

## تحلیل کیفیت بیداری قهرمان درون در شخصیت سیاوش و کی خسرو با تکیه بر نظریه پیرسون - کی مار

محمد جواد عصاریان\*

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه بین‌المللی امام خمینی، ایران.

سیدعلی قاسم‌زاده\*\*

استادیار دانش‌گاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، ایران.

محمدحسین سرداگی

استادیار گروه زبان و ادبیات دانش‌گاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۲۵

### چکیده

بی‌گمان شاهنامه فردوسی متنی است که نظام اخلاقی-انسانی آن، حصار جغرافیایی و نژادی را برداشته و بدان خاصیتی جهانی و فرازمانی- فرامکانی بخشیده است. از نشانه‌های این ادعا، ظرفیت کم‌نظیر شاهنامه و شخصیت‌های آن با نمادهای جهانی و کهن‌الگوهای شخصیتی انسان‌هاست. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی مبتنی بر چارچوب نظری تحلیل روان‌شناختی-کهن‌الگویی کارول اس. پیرسون و هیو کی مار در نظریه «بیداری قهرمان درون» و در بستر نظریه «سفر قهرمان» جوزف کمپل تلاش کرده است به اثبات این فرضیه در داستان زندگی سیاوش و کی خسرو در شاهنامه بپردازد. از نتایج کاربردی این نظریات برمی‌آید که داستان زندگی سیاوش و کی خسرو از کهن‌الگوی «یتیم» و نهادینه شدن آن در وجود آن‌ها آغاز می‌شود و با وجود تلون و تبدلی که ناشی از تحول در شخصیت و موقعیت زندگی آن‌هاست، این کهن‌الگو تقریباً در وجود سیاوش به گونه‌ای نمادین با مرگ به تکامل می‌رسد و نمود بیرونی و عینی این دگردیسی تکاملی و بیداری یا بازگشت در وجود کی خسرو با بروز کهن‌الگوی «فرزانه» در او به بیداری درون منجر می‌شود. بنابراین فرایند شخصیت‌سازی فردوسی از سیاوش تا کی خسرو هم از نظر چرخه مرگ و حیات (خدای نباتی و شهیدشونده در وجود سیاوش تا الهه باروری و حیات در وجود کی خسرو) و هم از نظر کیفیت سفر قهرمان مکمل یکدیگر است.

### کلید واژه‌ها:

سیاوش، کی خسرو، قهرمان درون، شاهنامه فردوسی، نقد روان‌شناختی- کهن‌الگویی، سفر قهرمان، پیرسون و کی مار، جوزف کمپل.

\* nitavak@yahoo.com

\*\* s.ali.ghasem@gmail.com

\*\*\* sardaghi2222@yahoo.com

## مقدمه

شاهنامه فردوسی به سبب صلابت زبان و سبک حماسی از یک سو و مابه‌وری از معارف ایرانی از جمله اساطیر ملی از سوی دیگر، میراث ماندگار و پویایی است که همواره در کانون توجه محققان داخلی و خارجی قرار داشته و دارد. توجه به این میراث هویتی- معرفتی از زوایای مختلف نه تنها می‌تواند ارزش‌های ذاتی این اثر سترگ حماسی را آشکار کند، بلکه در بازشناسی فکری و هویتی ایرانیان بسیار مؤثر است. (قبادی و قاسم زاده، ۱۳۸۸: ۱۹۷) اهمیت این رویکرد خوانشی، زمانی بارز می‌شود که به ماهیت ذوابعاد شاهنامه توجه داشته باشیم و از اعتقاد جزمی و محدود به شاهنامه به عنوان اثر صرفاً ادبی پرهیز کنیم. یکی از وجوه ارزشمند در نگاه به شاهنامه فرایند الگوسازی در آن است. الگوسازی که در شاهنامه فردوسی با تحلیل شخصیت‌های پروتوتایپ (شخصیت نمونه اولیه) چون کیومرث (انسان نخستین و نخستین شهریار)، سیاوش و کیخسرو (انسان کامل و آرمانی)، رستم (پهلوان آرمانی) و... قابل تحلیل و اثبات است. اعتقاد فردوسی به اصالت انسان و این که او انسان را اساس آفرینش و کلید خلقت می‌داند،<sup>۱</sup> خود گواه غلبه نگرش انسان‌مدارانه در اندیشه فردوسی است. بویژه این که بنیاد شاهنامه بر کهن الگوها و اسطوره‌های ایرانی استوار است و این خود به‌ترین زمینه برای ماهیت انسان‌شناختی شاهنامه و بازنمایی ورزیدگی فکری فردوسی است. از این روست که برخی گفته‌اند که «در حماسه موضوع اصلی دیگر کیهان نیست، انسانی است که اراده خود را فعلیت می‌بخشد... در این جا موضوع اصلی انسان است اما نه انسان اجتماعی؛ زیرا هر چند انسان به زندگی اجتماعی خود آگاهست ولی خویشتن را به مثابه موجودی اجتماعی نمی‌نگرد و نه تنها حقیقت وجود خود که خاستگاه روابط اجتماعی را نیز در بیرون از اجتماع می‌جوید: در خدا و جهان.» (مسکوب، ۱۳۵۴: ۱۰۲)

همین خصلت انسان‌گرایانه حماسه است که مخاطبان را به جست‌وجوی انسان آرمانی و پهلوانی تشویق می‌کند و به بازنمایی سیمای سمبلیک و رمزگشایی از آن وامی‌دارد؛ باشد که تحقق آمال خویش را- که همان تجلی انسان کامل است و از عصر اسطوره‌سازی تا همیشه روزگار به تحقق آن امید بسته است- در قالب و هیأت شخصیت‌های آرمانی حماسه باز یابد؛ چرا که «انسان آرمانی که شخصیت او در وجود برخی از قهرمانان دوره‌های اساطیری و پهلوانی شاهنامه فردوسی یا دیگر آثار ادب حماسی زبان فارسی متجلی است، مظهری از ارزش‌های اخلاقی و عاطفی قوم ایرانی و نموداری از آرزوهای متعالی ملتی است که از کهن‌ترین ازمنه تاریخ، همواره در تکاپوی حقیقت بوده و در راه دستیابی به فضیلت و کرامت انسانی کوشیده است و در هر

دوره‌ای متناسب با قدرت بالندگی اجتماعی و فرهنگی خود نقش حیاتی مؤثری را در ساختن بنای تمدن و رونق بخشیدن به آثار علمی و هنری و ادبی جهان داشته است.» (رزمجو، ۱۳۶۸: ۳۶)

حماسه فردوسی تبلور خویشتن ملی و آرمانی ماست که کار اصلی آن «انکشاف خودآگاه خویشتن فرد است؛ یعنی آگاهی به ضعف و توانایی‌های خودش، به گونه‌ای که بتواند با مشکلات زندگی رو به رو شود» (به نقل از هال، ۱۳۸۶: ۷۲) و در نهایت به بیداری قهرمان درون برسد.

از ویژگی اساسی شخصیت‌پردازی شاهنامه، خاصیت تکمیل‌کنندگی شخصیت‌هاست؛ یعنی غالباً داستان زندگی قهرمانان به تحقق انسان حماسی و آرمانی منجر می‌شود. لذا «زندگی انسان حماسی در مجموع حماسه تکمیل می‌شود و هر پهلوانی بخشی از آن [فرایند تکاملی] را نمایان می‌سازد.» (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۳۷) از این روست که این جستار نیز به پیوند انضمامی شخصیت حماسی سیاوش و کی‌خسرو پایبند، و معتقد است تفسیر یکی بی‌توجه به شخصیت دیگری، نتایج ناقص به دنبال دارد.

با وجود این، از این منظر؛ یعنی توجه به مرکزیت پندار انسان مدارانه - البته نه از نوع اومانستی غرب بل که از منظر انسان‌شناسی دینی و عرفانی - شاهنامه متنی باز و معیار برای هر ایرانی محسوب می‌شود؛ نکته‌ای که نیازمند واکاوی داستان‌های شاهنامه و خوانشی نو از آن دارد. تحلیل کهن‌الگویی شخصیت‌های شاهنامه از منظر روان‌شناسی پیرسون و کی‌مار یکی از شگردهای نو در تحلیل روان‌شناسانه شخصیت‌ها و واکاوی کیفیت شخصیت‌پردازی در آن محسوب می‌شود. مطابق این نظریه هر شخصیتی در هر مرحله از زندگی شخصی و اجتماعی خود از یک کهن‌الگوی شخصیتی خاص برخوردار است که البته بسته به اوضاع خاص اجتماعی، فرهنگی، محیطی و... گاه متحول می‌شود.

مقایسه دو شخصیت محوری شاهنامه؛ یکی سیاوش و دیگری کیخسرو در کنار شخصیت‌های دخیل و تأثیرگذار و مرتبط با داستان زندگی آن دو؛ مانند کیکاووس، سودابه، افراسیاب و... با قرینه‌های کهن‌الگویی دوازده‌گانه معصوم، یتیم، جنگ‌جو، حامی، جست‌وجوگر، عاشق، نابودگر، آفرینش‌گر، حاکم، جادوگر، فرزانه و دلچک به خوبی می‌تواند همگونی و همخوانی خصایص شخصیتی و روحی-روانی قهرمانان شاهنامه را با کهن‌الگوی سفر قهرمان، که زیربنای همه داستان‌های حماسی - اسطوره‌ای است، نیز به خوبی نشان دهد. لذا این پژوهش در حیطه تحقیقات بین‌رشته‌ای به کمک مبانی نظری

تحلیل کهن‌الگویی پیرسون-کی‌مار و نظریه «سفر قهرمان» جوزف کمپل در تلاش است ژرفنای روحی-روانی شخصیت‌های الگو در شاهنامه فردوسی را بازنمایی کند. و به این دو پرسش اساسی پاسخ دهد که نخست، مطابق نظریه پیرسون-کی‌مار شخصیت‌های سیاوش، کیخسرو و فرود در کدام کهن‌الگوی دوازده‌گانه قرار می‌گیرند؟ دوم، این خصایص کهن‌الگویی شخصیت در فرایند سفر قهرمان چگونه ظهور و بروز می‌یابد و چگونه به بیداری قهرمان درون می‌انجامد؟

باید توجه داشت که کنش‌ها و خویشکاری‌های قهرمانان شاهنامه به چند دلیل انگیزه تحلیل روان‌شناختی را بر می‌انگیزانند: نخست آن‌که این شخصیت‌ها بیش از این‌که واقعی و برآمده از متن جامعه خود باشند، نماد و نمودی از صفات درونی انسان‌ها هستند. دوم این‌که هر یک در قاموس فرهنگی و تمدنی خویش در سیر در زمانی و تاریخی شکل گرفته‌اند و به سبب الگو و سرمشق بودن-که ناشی از ماهیت اسطوره‌ای آنها نیز هست-همواره مورد تقلید و اقتباس قرار می‌گیرند و به قول الیاده به سبب تعلق به ساحت آیینی، خاصیت تکرار پذیری دارند. سوم آن‌که شخصیت‌های حماسی به سبب بازیگری در ظرف ژانر حماسه-که برترین ظرف گفتمان ملی و تابلو و آینه اندیشه و باورهای قومی و ملی است-نوعی بازنمایی اندیشه و مرام بومی محسوب می‌شوند و به علت آن‌که با محتویات ضمیر ناخودآگاه شاعر هم‌راهی می‌کند، قابلیت تحلیل روان‌شناختی را برمی‌انگیزاند. از این روست که شخصیت حماسه به سبب نقش چکیدگی و برجستگی در جامعه خویش، می‌تواند معیاری برای آدمیان و بویژه انسان‌های جامعه خویش باشد.

### پیشینه پژوهش

گرچه توجه به کیفیت شخصیت‌سازی و طرح خصایص روحی و روانی آن‌ها تاکنون در تحقیقاتی چند در قالب مقاله و گاه پایان‌نامه دنبال شده است، واکاوی این مهم از منظرهای نو و تازه در نقد روان‌شناسانه می‌تواند رهگشا و آشکارکننده زوایای پنهان شخصیت‌های الگو (پروتوتایپ) در شاهنامه - به عنوان سترگ‌ترین اثر ملی و هویتی ایرانیان - باشد. گرچه تاکنون در زمینه‌های نقد روان‌شناسانه هر روز شاهد بسامد توجه به نظریات روان‌شناختی امثال یونگ، فروید و گاه آدلر هستیم؛ مانند «تحلیل داستان سیاوش بر پایه‌ی نظریات یونگ» (۱۳۸۶) در فصلنامه پژوهش‌های زبان و ابیات فارسی یا «نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر» (۱۳۸۸) که در مجله نقد ادبی عرضه شده است و یا «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان براساس آرای یونگ و

کمپل در هفت خوان رستم» (۱۳۹۲) که در فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی و مقاله «تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه براساس روش نقد اسطوره‌ای» (۱۳۸۹) که در فصلنامه پژوهش‌های ادبی به چاپ رسیده است؛ اما نظریات نو و تازه که بتواند به خوانشی دیگرگونه از متن کمک نماید، کم نیستند. یکی از این رویکردهای نظری جدید، نظریه «بیداری قهرمان درون» پیرسون - کی‌مار است. در این جستار تلاش می‌شود از منظر روان‌شناختی مورد نظر پیرسون - که بی شک یکی از کاراترین رویکردهای پراگماتیک در روان‌شناسی شخصیت‌های اسطوره‌ای، افسانه‌ای، داستانی یا تاریخی در متون ادبی بشمار می‌رود - به تحلیل روان‌شناختی - کهن‌الگویی قهرمانانی چون سیاوش و کیخسرو در شاهنامه پرداخته شود؛ پژوهشی که می‌تواند گام اول در معرفی این شگرد و ظرفیت‌های علمی آن در تحلیل شخصیت‌های اسطوره‌ای از جمله قهرمانان اسطوره‌ای - حماسی شاهنامه باشد.

## چارچوب نظری تحقیق<sup>۲</sup>

### الف: «سفر قهرمان» زمینه و بستر ظهور کهن‌الگوی شخصیت

یکی از موتیف‌های رایج و همیشگی در ایجاد حس پویایی و حیات در حماسه‌ها، موتیف «سفر» است. موتیفی که خود موجبات بروز بن‌مایه‌هایی مانند گذر از آزمون، خطرپذیری، رؤیامحوری و... را مهیا می‌سازد؛ زیرا سفر قهرمان در حماسه با سفر ذهنی شاعر در ضمیر ناخودآگاه عرصه‌ای نادر برای ظهور و تجسم مفاهیم ناخودآگاه است؛ چراکه «شاعران و نویسندگان برای خلق و آفرینش آثار هنری، از صور ذهنی و عناصری کمک می‌گیرند که ریشه در ناخودآگاه جمعی همه افراد بشر دارد. این عناصر در ذهن شاعر و نویسنده به لایه‌های خودآگاه ذهن می‌رسند و در آفرینش ادبی به صورت نماد، ظهور و بروز پیدا می‌کنند.» (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۲: ۱۷۰)

اما «یکی از مشهورترین و پرکارترین صاحب نظران در عرصه اسطوره‌شناسی و هم‌چنین نقد اسطوره‌ای، جوزف کمپل، فیلسوف مشهور امریکایی (۱۹۸۷-۱۹۰۴م) است. کمپل متأثر از یونگ به نظریه ضمیر ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها علاقه‌مند شد و با طرح نظریات خاص خود در باب کهن‌الگوها و تأثیر آنها در خلق اساطیر - که در قالب تألیفات و کتاب‌هایی متعدد نگاشته شده است - تأثیری غیر قابل انکار بر نقد معاصر گذاشت.» (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۲: ۱۷۲) بنا بر عقیده کمپل، قهرمان در مسیر سفر خویش به شناخت خود و بروز استعدادهایش کمک می‌کند. نظریه کمپل - که با نام «اسطوره یگانه» مشهور است - دارای سه مرحله «جدایی، تشرّف و بازگشت»

است (کمپل، ۱۳۸۹: ۴۰) که می‌توان این سه مرحله را هسته مرکزی این نظریه دانست که البته هر یک از این مراحل دارای زیر مجموعه‌هایی نیز هستند:

«مرحله اول که جدایی و یا عزیمت (حرکت، رحلت) نام دارد، خود شامل پنج زیر مجموعه است:

۱. دعوت به آغاز سفر یا آشکارشدن نشانه‌های دعوت الهی برای انجام دادن وظیفه‌ای خاص؛

۲. ردّ دعوت یا فرار حماقت‌بار از دست خدایان؛

۳. امدادهای غیبی؛ یعنی یاری و امدادی غیبی؛

۴. عبور از نخستین آستان؛

۵. شکم نهنگ یا عبور از قلمرو شب.

مرحله «عبور از آزمون‌های تشریف یافتگی و حصول پیروزی» در بخش دوم به شش زیر مجموعه تقسیم می‌شود:

۱. جاده آزمون‌ها یا صورت خطرناک خدایان.

۲. ملاقات با خدایانو مادر زمین یا بازپس گرفتن نشاط دوران کودکی؛

۳. زن به عنوان وسوسه‌گر؛ یعنی درک و تجربه عذاب ادیب؛

۴. آشتی با پدر؛

۵. خداگون شدن؛

۶. برکت نهایی. (کمپل، ۱۳۸۹: ۴۵)

سومین بخش شامل شش زیرمجموعه می‌شود:

۱. امتناع از بازگشت و یا انکار جهان؛

۲. فرار جادویی یا فرار پرومته‌یی؛

۳. رسیدن کمک از خارج؛

۴. عبور از آستان بازگشت و یا بازگشت به دنیای عادی؛

۵. ارباب دو جهان؛

۶. دستیابی به آزادی در زندگی یا ماهیت و عمل کرد برکت نهایی. (همان: ۴۶)

### ب: نظریه کهن‌الگویی پیرسون - کی‌مار

«کارول پیرسون و هیو. کی‌مار در کتاب «زندگی برازنده من» از دوازده کهن‌الگو به عنوان راهکارهای بیداری قهرمان درون یاد می‌کند و به سبب عینی بودن و آزمون‌پذیری، این طبقه‌بندی یکی از جذاب‌ترین و کارآمدترین روش‌های تحلیل

روان‌شناختی انسان‌ها در قالب زمینه فرهنگی، اجتماعی و تربیتی است؛ نظریه‌ای که هدفش بازنمایی چگونگی تکوین شخصیت از رهگذر کهن‌الگوی «سفر قهرمان» است. از آن‌جا که طبقه بندی تیپ‌های شخصیتی در نگاه او به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه متأثر از شخصیت‌های اسطوره‌ای به عنوان «پروتوتایپ» یا نمونه‌ازلی است و شخصیت‌های اسطوره‌ای مانند ماهیت اسطوره‌ها سیال و بی‌زمان و مکان هستند، می‌توان به کمک الگوسازی مطابقه‌ای او به شناخت به‌تر شخصیت‌ها پرداخت. (قاسم زاده و سرباز، ۱۳۹۲: ۶) این کهن‌الگوهای شخصیتی عبارتند از: ۱. معصوم ۲. یتیم ۳. جنگ‌جو ۴. حامی ۵. جست‌وجوگر ۶. عاشق ۷. نابودگر ۸. آفرینش‌گر ۹. حاکم ۱۰. جادوگر ۱۱. فرزانه ۱۲. دلفک. (پیرسون - کی‌مار، ۱۳۹۲: ۳۶-۱۲۴)

اما در باب این کهن‌الگوهای شخصیتی باید به این نکته توجه داشت که هر شخصیتی ممکن است، یادآور چند کهن‌الگو باشد؛ یعنی همان‌طور که هر شخصیتی در برخورد با شخصیتی دیگر یا اوضاعی متفاوت ممکن است ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری خاصی از خود بروز دهد، در همان لحظه کهن‌الگویی خاص را نیز یادآور می‌شود؛ مثلاً شاید فردی کهن‌الگوی اصلی زندگیش، کهن‌الگوی «یتیم» باشد؛ اما در مراحل ویژگی‌های کهن‌الگوهای «جست‌وجوگر» یا «حامی» و یا... را یادآور شود. چنان‌که پیرسون می‌گوید: «اگر احساس می‌کنید از یک سو به چیزی علاقه دارید و از سوی دیگر به چیز دیگری فکر می‌کنید، این دوگانگی به دلیل وجود دو کهن‌الگوی متفاوت در شماست.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۲۷) قرار گرفتن در مراتب «سفر قهرمانی» یا سلوکی است که هر شخصیت در طول زندگی خود انجام می‌دهد؛ البته «از میان صفات مختلف فرد آن صفت را جزء شخصیت او می‌شماریم که نوعی پایداری داشته باشد. اگر شخصی عادتاً آرام است و گاهی برانگیخته می‌شود، آرام‌بودن شخصیت اوست نه انگیزش‌پذیری.» (ل.مان، ۱۳۵۴: ۱۵۰)

هم‌چنین «هریک از اشخاص، کهن‌الگوها را به سبک خاص خود ابراز می‌کنند؛ مثلاً ممکن است کهن‌الگوی دو نفر «جنگ‌جو» باشد؛ اما نحوه تعامل و بروز خصایص کهن‌الگوی جنگ‌جو در هر کدام متمایز باشد. کهن‌الگوی «جنگ‌جو» ممکن است در یک سامورایی ژاپنی، سرباز ارتش، عضو یک دسته خیابانی و یا حتی زیست‌شناسی که برای بردن جایزه اول یک مسابقه علمی رقابت می‌کند وجود داشته باشد. این اشخاص هر کدام از قوانین و اعتقاداتی متفاوت پیروی می‌کنند و لباسشان با یک‌دیگر فرق می‌کند؛ اما همه آن‌ها «جنگ‌جو» هستند. کهن‌الگوی هر انسانی از فرهنگ، موقعیت جغرافیایی، تاریخی و هم‌چنین ویژگی‌های فردی او تأثیر می‌پذیرد.» (پیرسون - کی‌مار، ۱۳۹۲: ۲۷)

البته گاه در نمایش کهن‌الگوی غالب و تأثر از موقعیت‌هایی که در فرایند سفر قهرمان در زندگی پیش می‌آید، بی‌ثباتی برجسته‌تر است و این خود گویای نکته‌ای دیگر است. «همین بی‌ثباتی در تبدیل کهن‌الگویی شخصیت است که فرد را به «بحران هویت» دچار می‌کند. روشن است مسأله هویت می‌تواند به‌ترین زمینه برای سفر و جست‌وجو باشد؛ چنان‌که برای ایجاد کهن‌الگوی جست‌وجوگر و روی آوردن به سیر انفسی یا آفاقی، علاوه بر بحران شخصیتی، فضای محدود و آزاردهنده نیز لازم است.» (قاسم زاده و سرباز، ۱۳۹۲: ۱۳۱)

### تحلیل کهن‌الگویی - روان‌شناختی سیاوش و کی خسرو

#### الف: تحلیل شخصیت سیاوش

زندگی سیاوش را می‌توان در چهار مرحله ذیل جای داد؛ مرحله‌ای که به نوعی وادی‌های تکوین شخصیت و آیین «سفر قهرمان» برای سیاوش به حساب می‌آیند: ایام کودکی و روزگار تربیت و مراقبت رستم؛ ایام حضور در دربار کاووس؛ دوره‌ای ایران و توران؛ ایام حضور در سرزمین توران.

#### - ایام کودکی و روزگار تربیت و مراقبت رستم

اندکی پس از تولد سیاوش، رستم به دربار کاووس وارد می‌شود و از او می‌خواهد که تربیت این فرزند را به او واگذار کند و کاووس نیز می‌پذیرد:

بسی مهتر اندیشه کرد اندر آن نیامد همی بر دلش بر گران  
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۰۳)

گرچه جدایی سیاوش از خانواده برای تربیت و آموختن آیین زندگی قهرمانی و پادشاهی بود، زمینه‌ای برای محرومیت از مهر پدری و کانون خانواده می‌شود. دلتنگی‌های ناشی از جدایی و محرومیت از محبت مادر و پدر، فرزند را دچار خلأهای عاطفی خواهد نمود و این از زمینه‌های بروز خصایص کهن‌الگویی «یتیم» می‌شود؛ زیرا «یتیم از ابتدا با ستم، آسیب عاطفی و محرومیت روبه‌رو می‌شود و راه و رسم مبارزه و زنده ماندن در چنین وضعی را فراموش می‌کند» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۵) جدایی سیاوش از خانواده در همین قاعده؛ یعنی تلاش برای کسب مهارت‌های زندگی و مبارزه صورت می‌گیرد، اگرچه مهر و محبت رستم و خانواده‌اش از تبعات این بحران در وجود سیاوش می‌کاهد و او را در فضای کهن‌الگویی «معصوم» قرار می‌دهد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۰۳) مطابق باورهای پیرسون، شخصیت‌هایی که در دوران کودکی به



هر دلیلی فضای محبت‌آمیز خانه و یا پدر و مادر را از دست می‌دهند، در صورت مهار بحران و رفع دغدغه‌ها به مرزهای کهن‌الگوی «معصوم» نزدیک می‌شوند. کنش‌های او در این ساحت، گویای تعلق به کهن‌الگوی «معصوم» است؛ چنان‌که او همانند هرکس دیگر که از حق طبیعی برخوردار است از «محیط امن و پر عشق و صفای خانواده» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۳۶) محروم گشته، مظهر اعتماد به دیگران از جمله رستم می‌شود: «مرا پرورانید باید به کش» (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۰۳)

سیاوش در ایام کودکی مظهر کهن‌الگوی «یتیم» است. وی به حقایق منفی زندگی باور دارد و آگاهی لازم برای مقابله با آن‌ها را در خود احساس می‌کند. «از عوامل اصلی دشواری‌های زندگی یتیم کمبود یا فقدان پشتیبانی و رسیدگی‌های لازم از طرف خانواده، اجتماع و دولت است. یتیم به تنهایی با دشواری‌هایی که خود او پدید نیآورده و روی آن‌ها کنترلی ندارد، مواجه می‌شود. وی اغلب به کمک احتیاج دارد؛ اما نه کمکی که وابستگی و ضعف او را به همراه داشته باشد.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۶) شاید فلسفه سپردن او به رستم و دور کردن او از کانون قدرت و حمایت‌های پدر خود همین باشد. گویا بدین وسیله تلاش می‌شود کودک به تنهایی با حقایق زندگی و دشواری‌های آن روبه‌رو شود و به این تجربه دست یابد که با نبود حمایت والدین و پشتوانه قدرت نیز بایست بر مشکلات غلبه کرد تا به تکامل و تکوین شخصیت خویش رسید.

«یتیم» مانند «معصوم»، خداوند را راهنما و حامی خویش می‌داند. وی گرچه در آغاز خود را مقهور خشم خدا می‌پندارد، اما در فرایند «شدن» و پیشرفت اسطوره‌ای خود، حضور خداوند را مایه آرامش و توانایی خود می‌بیند. «یتیم» تکامل یافته بر این باور نیست که خداوند حتماً باید او را نجات دهد، بل که معتقد است خداوند توانایی و استقامت لازم را برای رویارویی با مشکلات به او عطا خواهد کرد. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۷) نکته‌ای که در شخصیت سیاوش به وضوح یافت می‌شود، با این شرط که «یتیم» برای رفع نیازهای خویش و دفع سختی‌ها - بدون احساس شدید وابستگی - نیازمند حضور «حامی» است و رستم در نقش این کهن‌الگو ظاهر می‌شود. یکی از نقش‌های کهن‌الگوی «حامی» این است که «معرفت و انسان دوستی راستین را با رفتار، گفتار، افکار و احساسات خود به دیگران آموزش می‌دهد» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۶۳) رستم نیز علاوه بر آموزش آیین بزم و رزم و کشورداری، پرورش باورهای اخلاقی و انسانی و آیین پهلوانی را در وجود سیاوش برعهده می‌گیرد. (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۰۳-۲۰۴)

«حامی» بودن رستم، کهن‌الگوی «معصوم» را نیز در سیاوش زنده می‌کند؛ زیرا

«رایج ترین داستان‌ها درباره «معصوم» از رابطه‌اش با یک «حامی» که از دنیای امن و زیبای او حمایت می‌کند، شکل می‌گیرد.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۳۷) در واقع رستم در پس پرده مراقب و نگهبان سیاوش است و سیاوش نیز مانند دونه «دختر بینوس که عاقبت به درخت تاج برگ بو تبدیل شد» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۳۶) به سبب اتکا به حمایت‌های «حامی» ای چون رستم، به آرامش و امنیتی بی‌دغدغه دست می‌یابد. برای «یتیمی» که به اجبار از برکات هم‌راهی با والدین محروم شده و یا حتی به سبب تقدیر از مولد و خانواده خویش دور گشته است، ظهور شاخصه‌های کهن‌الگوی «جست‌وجوگر» دور از ذهن نیست. برانگیختگی حس کنج‌کاوی و تلاش برای هویت‌یابی عامل اصلی ظهور آنی صفت جست‌وجوگری در شخصیت یتیم است. «جست‌وجوگر وضعیت محدود و خسته‌کننده‌ای را برای یافتن نیازی درونی ترک گفته و راهی نوعی سفر بیرونی یا درونی می‌شود.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۶۸) ملال سیاوش به سبب دوری از دربار پدر و احساس همگرایی با هویت کیانی خویش عامل برانگیختگی کهن‌الگوی «جست‌وجوگر» در وجود سیاوش است:

چنین گفت با رستم سرفراز  
که آمد به دیدار شاهم نیاز  
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۰۴)

انگیزش چنین صفاتی و به عبارتی تبدل کهن‌الگوی شخصیتی سیاوش از کهن‌الگوی «یتیم» به «جست‌وجوگر»، آغاز دگردیسی کهن‌الگویی در وجود سیاوش است. گرچه خاطرات و تجارب کهن‌الگوی «یتیم» - چنان‌که از کودکی در وجود او ریشه دوانده است - ساحت شخصیتی سیاوش را رها نمی‌کند، تبدل و دگرگونی در مشخصه‌های شخصیتی و بروز کنش‌های مختص کهن‌الگوی «معصوم» و «جست‌وجوگر»، نشانه‌های تحرک و آغاز گام نهادن در مسیر تکوین و بیداری قهرمان درون محسوب می‌شود.

#### - ایام حضور در دربار کاووس

سیاوش در بدو ورود خود به دربار پدر و محیط خانواده مورد محبت قرار می‌گیرد. در این مرحله نیز، او با خصایص مختص شخصیت «معصوم» ظاهر می‌شود. او به سبب جبران ایام محرومیت از محبت، با نشان دادن ایمان و لیاقت تلاش می‌کند، هم به اثبات خویش و ظهور توانمندی‌های خود در نزد پدر همت گمارد و هم محیط امن و پرعشق و صفای خانواده را که معمولا در خردسالی می‌بایست تجربه کند، بازسازی نماید. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۳۶)

گرچه شایستگی‌های سیاوش کاووس را خیره و هر روز مشتاق‌تر می‌کند، اما در

مسیر تکوین شخصیت «معصوم» غالباً یتیم‌های محتاج، نابودگران مهاجم، عاشقان و سوسه‌گر یا دلک‌های شیاد مانع‌تراشی می‌کنند (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۳۷) و «معصوم» به سبب سادگی، زودباوری و اعتماد خویش، راه را برای ایجاد این مشکلات از سوی بدخواهان، گشوده می‌سازد و از ناحیهٔ اعتماد خویش به دردمر می‌افتد. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۳۷) این موضوع را می‌توان در زندگی سیاوش به وضوح مشاهده کرد. (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۰۷-۲۰۸)

سوءاستفادهٔ سودابه به عنوان «عاشق» و سوسه‌گر خود وجه بارز این حادثه در زندگی سیاوش است. سودابه نیز ابتدا از خلأ عاطفی ایجاد شده برای سیاوش در پرورش کهن‌الگوی «یتیم» بهره می‌گیرد. سیاوش را مورد مهر و محبت قرار می‌دهد؛ اما چون از خصایص کهن‌الگوی «یتیم» ایجاد تردید و بدبینی است (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۴) سیاوش نیز مهر و محبت سودابه را اهریمنی می‌پندارد: «بکوشید تا دل بشوید ز گرد» (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۰۵) و از دام محبت سودابه می‌پرهیزد. از آن‌جا که «معصوم» متعهد، قانون‌مدار و پاک‌دامن است و «شجاعانه از ارزش‌ها، اصول و عفت خود دفاع می‌کند. قهرمان خوش‌بین و زودباور داستان، اغلب با نیروهای مخرب درونی و بیرونی رودررو می‌شود و سرانجام در حفظ و بازبانی اعتماد خود به زندگی و انسان‌ها موفق می‌شود» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۳۷) دامن خویش را از گزند آلودگی می‌رهاند و در برابر خواهش‌های نفسانی سودابه ایستادگی می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۱۰) و آزمون گذر از آتش را بر آن‌چه سودابه بدان می‌خواند، ترجیح می‌دهد. در این مرحله از زندگی سیاوش دو کهن‌الگو به موازات هم در حرکت‌اند: یکی کهن‌الگوی «معصوم» و دیگری کهن‌الگوی «یتیم» که «در چنگال اشخاص ستمگر و یا ... گرفتار شده است.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۴)

با آغاز یورش افراسیاب با صدهزار نفر به جنگ با ایرانیان (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۱۷) نشانه‌های تحقق کهن‌الگوی «جست‌وجوگر» در سیاوش مشاهده می‌شود. اشتیاق او برای دوری از دربار و حضور در میدان رزم گویای همین واقعیت روان‌شناختی است؛ (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۱۷) زیرا «جست‌وجوگر وضعیتی محدود و خسته‌کننده را ترک گفته، راهی نوعی سفر درونی یا بیرونی می‌شود.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۶۸)

با قدم گذاشتن سیاوش در این راه، نخستین مرحله از کهن‌الگوی «سفر قهرمان» آغاز می‌شود. «اولین مرحلهٔ سفر اسطوره‌ای نشان می‌دهد که دست سرنوشت، قهرمان را با ندایی به خود می‌خواند و مرکز ثقل او را از چارچوب‌های جامعه به سوی قلمرویی ناشناخته می‌گرداند.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۶۶) پاسخ دادن به دعوت درونی و بیرونی گام اول

در فرایند «شدن» است. از این رو، ظهور کهن‌الگوی «جست‌وجوگر» در این مرحله با کهن‌الگوی جست‌وجوگری که پیش‌تر در ایام کودکی نمایان شده بود، متمایز است؛ زیرا آن جرقه‌ای برای شناخت بیرونی و هویت اجتماعی بود و این شعله‌ای برای بازشناسی خویشتن و هویت درونی و انسانی خویش؛ مرحله‌ای دشوار که مقدمه تکامل و رسیدن به منتهای ظهور استعدادهای ذاتی و فطری خویش است.

### – دو راهی ایران و توران

«جست‌وجوگر» به سبب اتفاقات ناگوار زندگی خویش، مجبور به ترک خانه می‌شود و به اجبار جویای منزل و جایگاهی تازه است تا بتواند در آن‌جا اصالت خویش را بازیابد. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۶۹) او «جنگ‌جو» نیست اما برای اهداف خویش خود را به مرز کهن‌الگوی «جنگ‌جو» نزدیک می‌کند. سیاوش بعد از راهی شدن، به دروازه بلخ می‌رسد و در جنگی نمایان، سپاه سپهرم، نگهبان دروازه بلخ، را به سختی شکست می‌دهد. این رویداد نشان‌دهنده استفاده از ظرفیت کهن‌الگوی «جنگ‌جو» در سیاوش است. او طی نامه‌ای به کاووس آمادگی خود را برای از خودگذشتگی و وفادار ماندن به هویت ایرانی خویش اعلام می‌دارد؛ کهن‌الگوی «جست‌وجوگر»، «مستقل، پرشور و هیجانی است... و معمولاً آماده امتحان کردن، انجام دادن کارها و برنامه‌های تازه است. از آن‌جا که نمی‌خواهد احساس کند، کسی او را در قفس قرار داده است، برای استقلال دیگران نیز تا زمانی که کارها را به خوبی پیش می‌برند، ارزش قائل است. (همان: ۷۱) سیاوش در این قالب یا هیأت، مظهر تیپ افراد درون‌گرا، حسی، متفکر و قضاوت‌گر است. ترکیب این چند خصلت بویژه ترکیب حس کردن (توجه به امور واقع و جزئیات و زندگی در زمان حال) و قضاوت کردن (تمایل به فیصله‌دادن امور و داشتن اخلاق کاری قوی) او را در قالب فردی سنت‌گرا (Traditionalist) باز می‌نمایاند. فردی مسئولیت‌پذیر، وظیفه‌شناس، قابل اعتماد، ساختارمند که «آدم‌هایی دقیق، عمل‌گرا و واقع‌بین هستند و ارزش زیادی برای عقل سلیم و یادگیری از طریق تجربیات واقعی زندگی قائلند.» (تیگر و بارون، ۱۳۹۰: ۱۳۹-۱۴۳)

اما با وجود اعمالی شایسته که سیاوش انجام می‌دهد، از جانب کاووس با سردی و بی‌اعتنایی رو به رو می‌شود. نامه گزنده و تلخ کاووس به سیاوش نشانه‌ای برای این بدمهری است. (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۲۷) کاووس از او می‌خواهد که عهد خویش را در امان دادن به اسرای تورانی بشکند و اسرای جنگی را نزد او بفرستد تا اعدام کند. «کاووس و سودابه هر دو- و هر یک به موجبی- از سیاوش یک چیز می‌خواهند: پیمان‌شکنی! یکی

با افراسیاب و یکی با کاووس! و پاسخ سیاوش را می‌دانیم. پیمان‌داری و وفای او عام و همه‌گیر است. «(مسکوب، ۱۳۵۴: ۵۲) اما او با تکیه بر خصایص کهن‌الگوی «جنگ‌جو» به ارزش‌های خود پایدار می‌ماند؛ چراکه «قهرمان دلیرانه به دیدگاه و اعتقادات راستین خود وفادار مانده و تا پای مرگ از آنها حفاظت می‌کند.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۵۳) جست‌وجوگر یا جنگ‌جویی که سابقه «یتیم» بودن یا «معصوم» بودن دارد، به اخلاق پایبند است؛ گرچه درون‌گراست، ذاتاً مهربان و متفکر است. با اینکه خود را وقف خانواده و دوستان می‌کند، تعهدات خویش را بر علایق شخصی مقدم می‌دارد و در عین حال از قرار گرفتن در کانون توجه دیگران پرهیز می‌کند. (تیگر و بارون، ۱۳۹۰: ۱۴۵)

گریز از فضای هولناک و ضداخلاق دربار کاووس (پدر و نامادری) او را به مرحله‌ای دیگر از وادی آغازین سفر می‌کشاند و آن «ردّ دعوت» و گذر به مرز آیین تشریف و تجربه زندگی تازه است که غالباً آن را در سرزمین توران مهیا می‌بیند؛ زیرا آن‌جا هم محل تکوین شخصیت و ارضای حس جست‌وجوگری است و هم محل آزمون و تحقق امدادهای ماورایی. فراخواندن «بهرام» و «زنگه شاوران» و بیزاری از بازگشت به دربار ایران، و تقاضای پناهندگی به توران زمین، قرار گرفتن قهرمان را در مرحله آزمون و تشریف نشان می‌دهد. بدین طریق بار دیگر از دربار و محیط امن خانواده و محبت‌های پدری محروم می‌ماند و بازگشت به خصایص کهن‌الگوی «یتیم» مقدمات رویارویی او را با ستم، آسیب عاطفی و محرومیت مهیا می‌سازد.

سیاوش در این مرحله از کهن‌الگوی «سفر قهرمان» چشم به امدادهای غیبی دارد. در حقیقت «آن‌ان که به دعوت پاسخ مثبت داده‌اند، در اولین مرحله سفر با موجودی حمایت‌گر رو به‌رو می‌شوند که معمولاً در هیأت عجزه‌های زشت یا پیرمرد ظاهر می‌شود.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۲۵) شخصیت «پیران‌ویسه» حکایت‌گر بروز همین نقش پشتیبانی و حامی‌گری در این مرحله از زندگی سیاوش است. او دچار دوگانگی شده و نسبت به زندگی در توران - همانند گریز از زندگی در ایران - بدگمان است و این خود نشان‌دهنده غلبه صفات کهن‌الگوی «یتیم» است. در واقع بدگمانی سیاوش نسبت به اوضاع و کمک خواستن او از پیران در مورد نشان‌دادن راه درست، ویژگی این کهن‌الگو را در سیاوش برجسته‌تر می‌کند؛ زیرا «اغلب «یتیم» بدگمان می‌شود و ممکن است از دیگران کمک بخواهد.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۴)

بنابراین، مرحله بعد که «عبور از نخستین آستان» است با عبور سیاوش از مرز ایران و ورود به توران انجام می‌پذیرد. «با ظهور پیام‌آوران سرنوشت، برای راه‌نمایی و کمک به قهرمان، او قدم در جاده‌های سفر می‌گذارد تا هنگامی که مقابل درب ورود به

سرزمین قدرت اعلا، با نگهبانان آستانه مواجه شود.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۸۵) سیاوش از نخستین آستان عبور می‌کند و به تعبیر خود وارد مرحله بعد؛ یعنی «شکم نهنگ» می‌شود: «شدم من ز غم در دم اژدها» (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۳۳) در واقع «گذر از آستان جادویی، مرحله انتقال انسان به سپهری دیگر است که در آن دوباره متولد می‌شود و این عقیده به صورت شکم نهنگ، نمادی از «رحم جهان» است. در این نماد قهرمان به جای آن که بر نیروهای آستانه، پیروز شود و یا رضایت آن‌ها را جلب کند، توسط موجودی ناشناخته بلعیده می‌شود و به ظاهر می‌میرد.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۹۶) و به این صورت فصل اول (عزیمت) از سفر سیاوش پایان می‌پذیرد.

### - ایام حضور در کشور توران

مرحله بعدی «سفر قهرمان» با نام «جاده آزمون‌ها» در این مرحله از زندگی سیاوش نمایان می‌شود. «هنگامی که قهرمان از آستان عبور کند، قدم به چشم‌انداز رؤیایی اشکال مبهم و سیال می‌گذارد، جایی که باید یک سلسله آزمون را پشت سر گذاشت. این مرحله، مرحله‌ای محبوب در سفرهای اسطوره‌ای است که عامل ایجاد بخشی اعظم از ادبیات جهان، درباره آزمون‌ها و سختی‌های معجزه‌آسا شده است. همان امداد رسان غیبی که قبل از ورود به این حیطه، با قهرمان ملاقات کرده بود، اکنون با نصایح طلسم‌ها و مأموران مخفی به طور نهانی به او یاری می‌رساند. یا ممکن است قهرمان، اولین بار، همین‌جا نیروی مهربانی را - که در عبور از گذارهای فرا بشری حامی اوست - ملاقات کند.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۱۰۵) سیاوش نیز در این مرحله، آزمون‌هایی را پشت سر می‌گذارد و پیران نیز در نقش امداد رسان همراه اوست. افراسیاب، در بدو ورود سیاوش به توران، او را مورد لطف و مهربانی خود قرار می‌دهد و دستور می‌دهد کاخی مزین در اختیار او قرار دهند. سیاوش نیز مشغول می‌گساری به اوضاع جدید خو می‌گیرد و سعی می‌کند گذشته را فراموش کند. پذیرش رقابت با افراسیاب و مسابقات تیراندازی و... همگی نشانه‌های این وضعیت تازه است. این اطمینان، سادگی و خوش گذرانی‌های سیاوش کهن‌الگوی «معصوم» را تداعی می‌کند و از آن‌جا که «رایج‌ترین داستان‌ها درباره «معصوم» از رابطه‌اش با یک «حامی» شکل می‌گیرد که از دنیای امن و زیبای او حمایت می‌کند» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۳۷) رابطه سیاوش با پیران ویسه از این نوع است. پیران ویسه به سیاوش که در این ساحت تلفیقی از دو کهن‌الگوی «جست‌وجوگر» و «معصوم» گرفتار است، پیشنهاد ازدواج

می‌دهد: «یکی زن نگه کن سزاوار خویش» (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۴۰) وی در نقش «حامی»، نماینده انسانی است که با نمایش بزرگواری خود، [سیاوش] را در راستای ایجاد تغییرات مثبت در زندگی یاری می‌دهد. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۶۱) آن چه در این باب مهم است مناسبت متقابلی است که میان «معصوم» و «جست‌وجوگر» وجود دارد؛ زیرا «حامی اغلب به «معصوم» یا «یتیمی» که نیازمند محبت، نگهداری و حمایت است احتیاج دارد.» (همان: ۶۱) پیشنهاد پیران به سیاوش برای ازدواج با فرنگیس دختر افراسیاب، گویای همین واقعیت و نیاز درونی در وجود «حامی» است: «مرا غم ز بهر کم و بیش توست» (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۴۱)

افراسیاب نیز در ابتدا به ظاهر با رفتار مهربان خود می‌کوشد در نقش «حامی» برای سیاوش ظاهر شود؛ اما شخصیت افراسیاب حامل کهن‌الگوی «حاکم» است، البته نه حاکمی تکامل یافته که کنترل امور همواره در دستش باشد، بل که حاکمی ناکام با خصوصیات منفی خودکامگی، زورگویی و فخر فروش و سوء استفاده کننده از مقام و موقعیت خویش. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۰۴) به عقیده چنین حاکمی، هرگونه دیدگاه و اظهارنظری را باید تهدیدی ضد خود بداند یا اینکه با وضع قوانین نادرست سخت‌گیرانه موجبات اختناق و تک‌صدایی را در جامعه مهیا کند.

ازدواج سیاوش با فرنگیس، ورود سیاوش را به مرحله ملاقات با خدایانو نمایان می‌سازد. «ملاقات با خدایانو- که در تک تک زنان، تجلی یافته‌است- آخرین آزمون قهرمان، برای به دست آوردن موهبت عشق یا مهر و محبت است و این موهبت چیزی جز لذت بردن از زندگی به عنوان نمونه‌ای کوچک از جاودانگی نیست.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۱۲۶)

با گذشت زمان و در سایه حمایت‌های پیران و یسه، امکان فعلیت بیشتر استعدادهای بالقوه سیاوش مهیا می‌شود و «جست‌وجوگر» به «آفرینش‌گر» مبدل می‌شود. «آفرینش‌گر با الهامات خود کار می‌کند و به آن‌ها ساختار و شکل بیرونی می‌دهد. او امکانات سازمان را به‌خوبی شناسایی و از آن‌ها بهره‌برداری می‌کند.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۹۴) «آفرینش‌گر» در برابر مانع تراشی و انتقادات دیگران بردبار است و مقاومت می‌کند؛ (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۹۲) چنان‌که سیاوش در برابر مانع تراشی گرسیوز و برخی از سران تورانی و حتی آینده‌نگری شوم طالع‌بینان ایستادگی می‌کند و به بناکردن شهر «سیاوش‌گرد» می‌پردازد. این گونه جای‌گاه سیاوش هر روز رفیع‌تر می‌شود و گرسیوز را تاب مشاهده نیست و هرروز بر حسادت و سعایت خویش می‌افزاید. گرسیوز نماد «جنگ‌جوی» ناکامی است که به سبب شکست‌های بیرونی و ضعف‌های درونی به «نابودگر» بدل می‌شود. «نابودگر» ناکام و تکامل نایافته، براحتی

دیگران را متهم می‌کند و درصدد آسیب رساندن به دیگران است و با کنار گذاشتن اصول اخلاقی ماکیاوول‌وار با شعار «از هر راهی لازم باشد به اهدافم دست می‌یابم» اعمال خود را توجیه می‌سازد. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۸۸) در ماجرای رقابت گرسیوز با سیاوش این خصایص شخصیتی بیش‌تر نمایانده می‌شود؛ زیرا گرسیوز-نماد کهن‌الگوی «نابودگر»- قربانی حادثه‌ها و شکست‌هاست و خواهان بازسازی زندگی خویش است. (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۵۱)

سعایت و بدخواهی گرسیوز نزد افراسیاب، زندگی را برای سیاوش دشوار می‌سازد. گویا گرسیوز، مانعی است که در مسیر سفر قهرمان قرار گرفته است تا لایه زیرین شخصیتی سیاوش را باردیگر زنده کند و آن کهن‌الگوی «معصوم» است. سادگی و زودباوری و اعتماد سیاوش (کهن‌الگوی معصوم) به دیگران باعث آسیب دیدن می‌شود و در این مواقع اگرچه حامیان «پس از مشاهده وضعیت بد گروهی از ستم‌دیدگان دست به کار شده و به نیازهای آن‌ها رسیدگی می‌کنند» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۶۱) قادر به نجات معصوم نیستند؛ (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۳۷) چنان‌که حمایت‌های افراسیاب و پیران‌ویسه نمی‌تواند از آسیب‌های گرسیوز بکاهد. سیاوش در دام فریبکاری گرسیوز و بدخواهی او هم‌چنین بدبینی و اتهام افراسیاب گرفتار می‌شود.

پناه بردن به عشق تنها ابزار برای فراموشی از مصیبتی است که دامن‌گیر سیاوش شده است؛ (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۵۹) اما «در حماسه، عشق فراگیرنده‌ای که بر جان عاشق چیره شود، نیست. در اینجا عشق امری عرضی و حادثه‌ای گذراست.» (مسکوب، ۱۳۵۲: ۵۲) وقتی حمایت‌های «حامیان» برای جلوگیری از فاجعه کارگر نمی‌افتد، بازگشت کهن‌الگوی غالب و شکل‌گرفته در کودکی دور از انتظار نیست و کهن‌الگوی عارضی بزرگ‌سالانه واپس می‌خزد. بازگشت خصایص کهن‌الگوی «یتیم» در سیاوش آن‌گاه که در معرض ظلم بدخواهان قرار می‌گیرد و «بی‌عدالتی اطرافیان سرانجام او را قربانی کند» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۵) گویای همین نکته؛ یعنی دوران یا چرخش کهن‌الگویی در شخصیت است؛ زیرا کمبود یا فقدان پشتیبانی و رسیدگی لازم از طرف خانواده، اجتماع و دولت «پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۶» «یتیم» را به مواجهه با دشواری‌های تحمیلی و تقدیری می‌کشاند. سرانجام تراژیک سیاوش و کشته شدن او به دست «گروی» با سعایت و بدخواهی «گرسیوز» و «افراسیاب» حکایت‌کننده همین واقعیت است.

از نظر مراحل سفر قهرمان، ایام زندگی سیاوش در توران زمین، حاوی دو دوره «آیین تشرّف» و دوره «بازگشت» است. توران سرزمینی است که سیاوش را با ایزدبانوی



خویش (این جا فرنگیس) آشنا می‌کند، گذر از آزمون‌ها و سختی‌های مواجهه با دشمنان، قهرمان را به شناخت بیش‌تر خویش رهنمون می‌سازد. اما فقدان حمایت‌گران وفادار و قدرتمند، او را که در ابتدا خواهان بازگشت نبود، به بازگشت اجباری می‌کشاند؛ لیکن این بازگشت ناتمام می‌ماند و به سبب دخالت سرنوشت به وضعی تراژیک ختم می‌شود. سیاوش که نمادی از خدای نباتات و باروری و خدای شهیدشونده است، (بهار، ۱۳۷۵: ۳۹۸-۳۹۹) در گذار از دنیای تقابلی «مرگ و حیات» با پذیرش مرگ به تکمیل چرخه کامل اسطوره‌ای روی می‌آورد تا به قول کمپل به بازگرداندن باروری و برکت و به عبارتی «تجدید حیات جامعه، ملت، کره زمین و یا ده‌هزار جهان کمک کند.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۲۰۳)

### ب: تحلیل شخصیت کی‌خسرو

داستان زندگی کی‌خسرو از نظر فراز و فرود و پیچیدگی و به سبب رنگ و بوی حماسی-عرفانی و اسطوره‌ای، تلفیقی از سفر قهرمان در حوزه حماسه و عرفان است. با توجه به اینکه زندگی کی‌خسرو را ادامه حیات سیاوش دانسته‌اند (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۲۵، بهار، ۱۳۸۴: ۲۴۶ و مسکوب، ۱۳۵۴: ۲۴۴) این‌طور به نظر می‌رسد که می‌توان کلیت داستان زندگی کی‌خسرو را مرحله «بازگشت سفر قهرمان» در زندگی سیاوش دانست که خود نکته‌ای قابل تأمل و معنادار است.

مراحل زندگی کی‌خسرو از زمان تولد تا رسیدن به پادشاهی و جنگ بزرگ، تغییر و تحولات بسیاری را نشان می‌دهد؛ از این رو کی‌خسرو در روند زندگی خود سه مرحله مهم و متفاوت؛ اما مکمل یک‌دیگر را تجربه می‌کند: نخست، از تولد تا ایام کودکی در توران؛ دوم، گریز از توران؛ و سوم، ایام زندگی تازه در ایران که خود شامل الف) رقابت بر سر پادشاهی؛ ب) پادشاهی و ج) بیداری قهرمان درون و ترک سلطنت می‌شود.

#### - از تولد تا ایام کودکی در توران

ایام کودکی کی‌خسرو به سبب هراس افراسیاب، جدّ مادری، از آینده و احتمال کین‌خواهی فرزند سیاوش از او، با مشقت و رنج همراه است و باعث دوری از حریم امن خانواده و محرومیت از عواطف مادرانه در کنار فقدان پناه‌گاه و حامی‌ای به نام پدر (سیاوش) می‌شود. مجموع این عناصر، کهن‌الگوی «یتیم» را در وجود کی‌خسرو می‌پروراند و همان‌گونه که «یتیم از ابتدا با ستم، آسیب عاطفی و محرومیت روبه‌رو می‌شود و راه و رسم مبارزه و زنده ماندن در چنین وضعیتی را فرامی‌گیرد» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۵) مهارت‌های لازم برای زندگی را می‌آموزد.

در این جا نقش پیران ویسه به عنوان «حامی» در توفیق و تکامل شخصیتی کی خسرو چشمگیر است. وی نه تنها پیش تر مانع مرگ کی خسرو شده بود، در تربیت کی خسرو و رفع دغدغه‌ها و کمبود عواطف پدرانه نقشی جبران کننده ایجاد می کند. با وجود این که گاه دشمنان و موانع، کار و راه «حامی» را برای کمک مشکل و ناهموار می کنند، شخصیت «حامی» نیز بی نیاز از «یتیم» یا «معصوم» نیست؛ شخصیت کی خسرو به سبب آینده روشن و برخوردار از پشتوانه قدرت و اقتدار ایرانیان از ظرفیتی کم نظیر برای «حامی» برخوردار است و در آینده می تواند در تحقق آرمان های «حامی» نقشی ثمربخش بازی کند.

فضای دشوار زندگی کی خسرو، از او انسانی واقع بین، عمل گرا و شجاع می سازد. پیرسون معتقد است که تغییر و تحول زندگی «یتیم» چگونگی تبدیل وی را به «حامی»، «جنگ جو» و یا «فرزانه» نشان می دهد (پیرسون و کی مار، ۱۳۹۲: ۴۵) که در کیفیت زندگی کی خسرو نیز به خوبی نمایان است. (فردوسی، ۱۳۸۷: ۶۹) علاقه به رقابت و پیکار (پیرسون و کی مار: ۱۳۹۲: ۵۲) از تحقق کهن الگوی «جنگ جو» در وجود کی خسرو حکایت می کند.

قهرمان «با کمک و حمایت [خصایص کهن الگوی] «حامی» با مشکلات کوچک و بزرگ زندگی آشنا می شود و به حل و فصل آن ها می پردازد» (همان: ۳۷) تا در مقابل مشکلات چگونه ایستادگی کند. با تلاش «حامی» و افشاگری های او، بتدریج صفات کهن الگوی «جست و جوگر» نیز در وجود کی خسرو زنده و عطش شناخت و آگاهی در وی برانگیخته می شود:

بدو گفت کای یادگار مِهان	پسندیده و ناسپرده جِهان
که تاج سر شهریاران تویی	که گوید که پور شبانان تویی
شبان نیست از گوهر تو کسی	وزین داستان هست با من بسی

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۶۹)

اما موانعی چون حضور «نابودگر» و یا «حاکم» تکامل نایافته، «جست و جوگر» را از انگیزش های سائقی چون آگاهی از گذشته یا رازی کتمان شده دور نگه می دارند. سعایت جاسوسان در تحریک افراسیاب برای این که کی خسرو را بیازماید تا در صورت شایستگی کی خسرو را همانند سیاوش گردن بزند، گویای همین نکته است. (پیرسون و کی مار، ۱۳۹۲: ۲۶۹) پیران با درایت بار دیگر در نقش «حامی» با حیل و خنجر کی خسرو را از چنگال وحشت آفرین افراسیاب می رهاند و بدین ترتیب مراتب ورود او را به آیین «سفر قهرمان» مهیا می کند. (پیرسون و کی مار، ۱۳۹۲: ۲۶۹-۲۷۰) پایان این ایام، آغاز مرحله نخست سفر کی خسرو است.

## - گریز از توران

ماجرای گریز کیخسرو از توران به ایران، نمایش مرحله پایانی «سفر قهرمان» است که پیش تر در سفر سیاوش ناتمام مانده بود و فردوسی ماجرای بازگشت را در داستان کیخسرو - که در حقیقت نماد بازگشت حیات و باروری به عالم است - ترسیم می کند. سیاوش شهید می شود و از خون او گیاهی می روید، کیخسرو در واقع نماد بازگشت او به این جهان است. این تلقی هنگامی عقلانی و منطقی به نظر می آید که بنا بر نظر مهرداد بهار معنای نام سیاوش را «مرد سیاه» بدانیم. (بهار، ۱۳۷۳: ۲۱۱-۲۱۵) سیاوش نماد خدای نباتی است که از خصلت گیاهی خویش در اساطیر به هیأت انسانی در حماسه ها بدل شده است و سرانجام به همان نهاد اولیه خویش بازمی گردد؛ چنان که با مرگ «کیومرث» به دست اهریمن، از نطفه او که به خاک رسید، گیاهی به نام «ریباس» روید که دارای یک ساقه بلند و پانزده برگ بود. این گیاه بعدها از هیأت نباتی به هیأت انسانی درآمد و «مشی و مشیانه» به عنوان پدر و مادر جهانیان از آن به وجود آمدند. (کریستین سن، ۱۳۸۳: ۱۳-۱۷) و کیخسرو نماد بازگشت حیات و باروری به عالم بویژه ایران زمین است یا بازنمایی چرخه تکامل کیهانی است که پس از مرگ سیاوش به دست افراسیاب دچار خشکسالی و سترونی گشته بود. این موضوع در خواب گودرز از جانب سروش آسمانی (پیک وحی) القا می شود که راه علاج را در بازگرداندن بازمانده نژاد فرهمند کیانی (کیخسرو) می خواند. (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۸۳-۲۸۴)

اکنون آغاز یکی از مراحل بازگشت «سفر قهرمان» با نام «دست نجات از خارج» است و «ممکن است برای بازگرداندن قهرمان از سفر ماورایی اش نیاز به کمک از خارج باشد. یا به بیانی دیگر ممکن است دنیا مجبور شود به دنبالش بیاید و او را با خود ببرد؛ زیرا ترک سعادت آن مسکن عمیق و ماورایی برای بازگشت به حالت بیداری که خویشتن را آشفته می کند، چندان ساده نیست.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۲۱۵) حمایت های غیبی سروش که در خواب گودرز نمایانده می شود و جسارتی که گیو برای نجات کیخسرو و گذراندن او از توران به ایران از خود به نمایش می گذارد مظهر این مرحله است. او به صورت ناشناس به توران می رود و پس از هفت سال، ناگهان جوانی را در بیشه زاری می بیند و جویای نشانی از سیاوش در وجود او می گردد. مشاهده نشان سیاوش بر تن کیخسرو، گیو را خوش حال و مشقت سفر طولانی و سخت را بر او آسان می کند. کیخسرو به همراه فرنگیس و گیو از مرغزار توران به رودخانه می رسند و از آن جا عبور می کنند. (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۹۶)

گیو در نقش کهن‌الگوی «جست‌وجوگر» و «حامی» به یافتن کی خسرو می‌پردازد تا «پاسخ کنجکاو‌های عمیقش و برطرف کردن نیاز درونی‌اش» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۶۸) را بدهد. گذراندن کی خسرو از رودخانه نشانه حیات دوباره و امیدی است که به تحقق اهداف اهورایی در ایران زمین کمک می‌کند؛ همان‌گونه که مهرداد بهار نیز گذر از آب را نشانه‌ای از فرهمندی و رسیدن به مقام بزرگی می‌داند که در باورهای اسطوره‌ای بدان معتقد بودند. (بهار، ۱۳۷۵: ۲۶۰) یونگ نیز آب را نمادی برای چرخه باروری، تولد و رستاخیز می‌دانست و معتقد بود رودخانه و دریا به سبب انبوهی آب، نمادی برای معنویت نامتناهی و تولد دوباره‌اند. (یونگ، ۱۳۷۳: ۲۴۹)

گیو با استفاده از ویژگی‌های کهن‌الگویی «حامی» و «جنگ‌جو» سعی می‌کند به دفاع و مراقبت از کی خسرو و دفع موانع پیروزی بپردازد. در واقع «قهرمان داستان «جنگ‌جو» اغلب شجاعانه، فرد آسیب‌دیده یا زن وحشت‌زده‌ای را نجات می‌دهد یا مانع بزرگ دیگری را هم‌وار می‌کند.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۵۳)

«جست‌وجوگر» با پیشینه «یتیم بودگی» به کمک پشتوانه‌های قدرت حامی تلاش می‌کند با ناامیدی‌های زندگی روبه‌رو شود و با واقع‌بینی استقامت نشان دهد و با روی آوردن به برخی از ویژگی‌های کهن‌الگوی «جنگ‌جو» به تحقق این اوضاع چشم‌دوزد؛ چنان‌که در مخاطبه کی خسرو با گیو مشاهده می‌شود:

بدو گفت کی خسرو ای رزمساز	کنون بر تو بر کار من شد دراز
ز دام بلا یافتم من رها	تو چندین مشو در دم ازدها
به هامون مرا رفت باید کنون	فشاندن به شمشیر بر شید خون

(فردوسی، ۱۳۱۷: ۲۹۱)

کی خسرو و فرنگیس به کمک گیو از موانع افراسیاب و تورانیان می‌رهند و این گریز کیخسرو از توران نشان‌دهنده مرحله‌ای دیگر از سفر قهرمان با نام «فرار جادویی» است. در حقیقت «اگر قهرمان برخلاف میل نگهبان، گنج غنیمتی را به چنگ آورد و یا اگر خدایان و دیوها راضی به بازگشت قهرمان نباشند، آن‌گاه آخرین مرحله چرخه اسطوره‌ای تبدیل به تعقیب و گریزی نشاط‌آور و اغلب خنده‌دار می‌شود و حتی ممکن است موانع جادویی و گریزهای اعجاز‌گونه، بر شگفتی و پیچیدگی‌های فرار، بیفزاید.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۲۰۶) کی خسرو در این مرحله شخصیتی «جست‌وجوگر» است؛ زیرا «جست‌وجوگر برای یافتن پاسخ کنجکاو‌های عمیقش و برطرف کردن نیاز درونی‌اش ماجراجویی می‌کند. او وضعیت محدود و خسته‌کننده‌ای را ترک گفته و راهی نوعی سفر درونی یا بیرونی می‌شود.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۶۹) کی خسرو نیز در جست‌وجوی انتقام پدرش که نیاز درونی او و تمام ایرانیان است، از حصار و اختناق تورانیان می‌گریزد.

## پ: زندگی در ایران

### - قبل از پادشاهی

کی خسرو به ایران می‌رسد و کاووس او را بر تخت زرین می‌نشانند. در این مرحله از سفر قهرمان کیخسرو از آستان بازگشت عبور می‌کند و وارد ایران می‌شود. «قهرمان از قلمرویی که ما می‌شناسیم به ظلمات سفر می‌کند و آن‌جا خوانی را پشت سر می‌گذارد و تمام می‌کند و یا دوباره اسیر و در معرض خطر، از نظر ما گم می‌شود. بازگشت او را، بازگشت از جهان فراسو توصیف کرده‌اند.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۲۲۴)

اگرچه انگیزه اصلی او انتقام گرفتن از افراسیاب است و برای این کار باید ابتدا قدرت تسلط بر پهلوانان و پادشاهی را به دست آورد، اما برای او رسیدن به مقام سلطنت به سبب بهره‌مندی از فرّه ایزدی «پیروی از دستور خداوند برای شکست دشمنان بیرونی و ضعف‌های درونی» نیز (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۵۵) اهمیت دارد. این خصلت کهن‌الگوی «جنگجو»ی تکامل یافته و معنوی است که اراده و خودمهاری لازم برای گام نهادن در مسیر تکامل و انجام فرامین خداوند را داراست. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۵۵) از این روست که برای رسیدن به اعتقادات خویش از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد و کوتاهی و بهانه‌گیری‌های اطرافیان را به هیچ وجه نمی‌پذیرد. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۵۵) ایمان به هدایت و دستگیری خداوند در واقع ریشه در پیشینه یا کهن‌الگوی نخستین زندگی کی خسرو دارد که آن برخوردار از خصایص کهن‌الگوی «یتیم» است؛ زیرا «یتیم» خداوند را راهنما و حامی خود می‌داند. در ابتدا ممکن است فلاکت خود را نشانه‌ای از اشتباهاتش و خشم خداوند بداند؛ اما زمانی که خود را بهتر می‌شناسد و در راه پیشرفت اسطوره‌ای خود گام برمی‌دارد، به این عقیده که خداوند در کنار او خواهد بود و به او آرامش، التیام، شادابی و توانایی خواهد بخشید، اعتقاد پیدا می‌کند. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۷) غلبه کی خسرو بر پهلوانان مدعی حکومت چون توس و فریبرز و فتح قلعه اهریمنان نشانه‌های تحقق خصایص این کهن‌الگوست. (فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۰۴)

### - پس از پادشاهی

با بر تخت نشستن کی خسرو، به ضرورت خصایص کهن‌الگویی «حاکم» تکامل یافته در وجودش آشکار می‌شود. از بین رفتن ایام خشکسالی و بازگشت حیات و شادی و باروری و گسترانیده شدن عدالت در جهان از نشانه‌های این تکامل یافتگی است.

پیرسون و کی‌مار نیز معتقدند: «داستان «حاکم» اغلب با عده‌ای که هستی و رابطه آن‌ها به علت نابسامانی اوضاع، حکومت بد و کمبود منابع و استعداد‌های لازم به خطر افتاده است، آغاز می‌شود و در نهایت به موفقیت یا شکست «حاکم» در بهبود این وضعیت ختم می‌شود. پیروزی او با برقراری نظم، هماهنگی، آسایش و رفاه گروه هم‌راه خواهد بود.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۰۱) از آنجا که «مسئولیت‌پذیری برای کمک و خیرخواهی عمومی، به زندگی «حاکم» معنا می‌بخشد» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۰۳) انتقام از افراسیاب به سبب خون ناحق سیاوش و تحمیل خشکی و فقر بر ایرانیان راهی برای بازگشت آرامش و رونق و فراوانی نعمت دانسته می‌شود:

کنون گر همه ویژه یار منید	به دل سر به سر دوستدار منید
به کین پدر بست خواهم میان	بگردانم این بد ز ایرانیان
اگر همگنان رای جنگ آورید	بکوشید و رسم پلنگ آورید
مرا این سخن بیش بیرون شود	ز جنگ یلان کوه هامون شود

(فردوسی، ۱۳۱۷: ۳۰۷)

شخصیت کی‌خسرو مانند همه انسان‌ها در روان‌شناسی شخصیت، بسبب موقعیت حوادث زندگی ثابت نیست. انگیزه یاری به سرزمین ایرانی بار دیگر خصایص کهن‌الگویی «جنگ‌جو» را در وجودش برجسته می‌سازد که مکمل کهن‌الگوی «حاکم» است. ضمن این‌که داستان کی‌خسرو و تیلور کهن‌الگوی «جنگ‌جو» در وجود او، شامل روایت‌هایی می‌شود که «شخصیت‌های اصلی آنها در پی انتقام‌جویی به علت نارضایتی‌های گذشته است.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۵۴)

جنگ‌های پیاپی و پیروزی‌های متعدد سپاهیان ایرانی استمرار خصایص این دو کهن‌الگوی مکمل را در وجود کی‌خسرو نشان می‌دهد و این با وجود کهن‌الگوی غالب و نخستین و سرشته یا نهادینه شده در وجود کی‌خسرو؛ یعنی کهن‌الگوی «یتیم» که به قول پیرسون و کی‌مار در دامنه تحولات به کهن‌الگوی «حامی»، «جنگ‌جو» یا «فرزانه» بدل خواهد شد، مطابقت دارد. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۴۵)

نقش کی‌خسرو در داستان فرعی یا اپیزود «بیژن و منیژه» بتدریج برای مخاطبان بروز کهن‌الگوی «فرزانه» را در وجود کی‌خسرو نمایان می‌سازد؛ زیرا به تصریح روان‌شناختی پیرسون از یک سو حادثه پیش آمده از نوع داستان‌های اسرارآمیز و پیدایش مجهول آغاز می‌شود و «فرزانه» برای یافتن حقیقت دست به کار می‌شود. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۱۶) و از دیگر سو، «تصویرهای «فرزانه» ای که با «جادوگر» تلفیق یافته‌باشد، گوی بلورین و سایر ابزارهای روشنگر و آینده‌نما هستند.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۱۷) جام جهان‌نمای کی‌خسرو نمود این کهن‌الگو را در وجود

کی خسرو برجسته می‌کند. گیو نزد کی خسرو می‌رود و خواهان حل مشکل می‌شود. کی خسرو در جام جهان‌نمای خود نگاه می‌کند و بیژن را در چاهی می‌یابد. سپس رستم را برای آزادی او روانه می‌کند؛ چنان‌که «انرژی این کهن‌الگو فرصتی است برای به دست آوردن دانش و آزادی که با دانستن حقیقت بدست می‌آیند.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۱۶)

در داستان گودرز و جنگ با تورانیان در جنگ دوازده‌رخ وجهی دیگر از ماهیت رازآلود کی خسرو برجسته می‌شود و آن استفاده از ظرفیت‌های کهن‌الگوی «جادوگر» است. گودرز که می‌ترسد افراسیاب به پشتیبانی سپاه توران بیاید طی نامه‌ای از کی خسرو می‌خواهد که به حمایت او برود. کی خسرو نیز پس از مشورت با بزرگان راهی جنگ می‌شود و به نزد گودرز می‌رود. پس از اندکی گسته‌م که به دنبال لهماک و فرشیدورد رفته بود، زخمی و ناتوان توسط بیژن به خیمه‌گاه سپاه بازگردانده می‌شود. گسته‌م را که گویی تاب نفس کشیدن ندارد، نزد کی خسرو می‌برند. کی خسرو نیز با مهره‌ای که زخم‌ها را شفا می‌داد، او را شفا می‌دهد. «زمانی که انرژی «حاکم» نیز مهیا باشد یا اگر موقعیت ایجاب کند، «جادوگر» مستقیماً مدیریت امور را بدست می‌گیرد.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۰۹) «در شاهنامه غیر از کاووس، کیخسرو کیانی هم مهره‌ای نیاکانی بر بازو دارد که هم‌چون نوش‌دارو درمان خستگی‌هاست و برخلاف آن، نیروی شفابخشش با مداوای زخم‌های گسته‌م نشان داده می‌شود. از این جاست که می‌توان برای شهریاران پیشدادی و کیانی ایران خویشکاری پزشکی قائل شد و آن را بازمانده و نمودی از اجتماع سه نقش فرمانروایی، جادوگری و پزشکی در وجود یک تن در ساخت قبیله‌ای و کهن دانست.» (بهار، ۱۳۷۵: ۹۹) حقیقت این است که با توجه به غلبه باورهای مذهبی و معنوی در کی خسرو، قدرت شفابخشی کی خسرو را بایست در پیوند معنوی و دعا و نیایش عاشقانه او با خداوند جست‌وجو کرد؛ نکته‌ای که پیرسون ذیل یکی از جنبه‌های بروز خصایص شخصیتی کهن‌الگوی «جادوگر» بدان تصریح کرده است. (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۱۰)

بعد از این ماجرا کی خسرو جنگ بزرگ خود با افراسیاب را آغاز می‌کند؛ اما «جنگ در برابر بیداد به ذات خود اخلاقی است؛ زیرا عملی برای هماهنگی با جهان، سامان داشتن زندگی و مرگ و به آیین بودن با آن است. سیاوش از بهر پیمان که بست ن جنگید و کی خسرو از بهر پیمان که داشت جنگید؛ زیرا او نیز همانند همه آفریدگان نیک با جهان در پیمانی است که خویش کاری او عمل بدان است: جنگیدن با هر پیمان شکن و بیدادگر، جنگیدن با هر افراسیاب.» (مسکوب، ۱۳۵۴: ۱۹۸) آنچه در ادامه

این نبرد از وجود کی خسرو برمی خیزد، بروز باورهای معنوی است که از خصایص کهن‌الگوی «فرزانه» است؛ زیرا «کهن‌الگوی «فرزانه» از فعالیت‌های معنوی مانند دعا و نیایش برای ایجاد ارتباط و آگاهی درونی استفاده می‌نماید.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۱۸) در ادامه جنگ با افراسیاب شاهد شکوفایی این خصلت در نهاد کی خسرو می‌توان بود. در حقیقت «رسالت دو جهانی پسر سیاوش با جنگ به انجام رسید. بخش بزرگی از دوران پهلوانی شاهنامه وقف جنگ‌های او با افراسیاب یا رزم‌های پهلوانان ایران و توران در زمان پادشاهی اوست. جنگ تنها راه تمام کردن دوران افراسیاب است.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۹۱)

با وجود این‌که در این جنگ بزرگ، سه کهن‌الگوی «حاکم»، «جنگ‌جو» و «فرزانه» به عنوان مکمل شخصیت کی خسرو ظهور و بروز دارند، ولی نهادینه شدن کهن‌الگوی «فرزانه» بیش از همه اهمیت دارد؛ عاملی که موجبات ترک دنیا و زهدپیشگی کی خسرو و سرانجام رسیدن به حقیقت و تکامل شخصیت یا به قول یونگ شکوفایی کهن‌الگوی «خویشتن» می‌شود. بدین ترتیب، کیخسرو نیز وارد مرحله‌ای دیگر از سفر قهرمانانه خود با نام «آزادی» می‌شود. «اگر در دنیای عمل، انسان نگران نتیجه اعمالش باشد، مرکزیتش در اصل جاودانگی را از دست می‌دهد؛ ولی اگر نتیجه و ثمره اعمالش را در دامان خداوند می‌گذارد، به واسطه آن‌ها رها شود، درست مثل اینکه قربانی‌ای به درگاه برده باشد که او را از اسارت دریای مرگ می‌رهاند.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۲۴۵)

### – بیداری قهرمان درون و ترک سلطنت

پس از کشتن افراسیاب و انتقام جویی خون سیاوش، کی خسرو از پادشاهی و این دنیا خسته شده بود و از خوف گم کردن فرّه ایزدی، به راز و نیاز با خدا می‌پردازد تا خدا او را در جای نیکان خود جای دهد و از این دنیا ببرد. «منطق اصلی حماسه این است که شادی و دولت دراز، تباهی‌زاست و عمل نمادین کی خسرو نشان این است که با استقرار قدرت و رفع بدی، نیکی را باید پاس داشت و حفاظت کرد. اگرچه در این راه از گذاشتن پادشاهی هم‌گریز نباشد؛ چرا که اصل پادشاهی نیز تنها در سایه‌ی حفاظت نیکی محترم است.» (مختاری، ۱۳۷۹: ۳۲۰) نیکی در این دیدگاه چیزی جز دست‌یابی به حقیقت و راستی نیست و کهن‌الگوی «فرزانه» نیز بر این باور است که تنها حقیقت است که انسان را به مقصد آزادی خواهد برد. (پیرسون - کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۱۹)

اما مرحله آخر - که کیخسرو در قالب سفر قهرمان تجربه می‌کند - مرحله «ارباب دو جهان» است. «هنر ارباب دو جهان، آزادی عبور و مرور در دو بخش آن است.



حرکت از سوی تجلیات زمان، به سوی اعماق سبب ساز و بازگشت از آن، آن هم به طوری که قواعد هیچ یک از این دو سو، به دیگری آلوده نشود، ولی در عین حال ذهن بتواند یکی را از دریچهٔ دیگر بنگرد.» (کمپل، ۱۳۸۹: ۲۳۷)

سرانجام زندگی کی خسرو و کهن‌الگوی شخصیتی او که فرایندی از «یتیم» بودن تا «فرزانی» است، نموداری از تحقق این فرضیه است که «زمین نموداری از کهن‌الگوی «فرزانه» است و به گفتهٔ جی. ای. لاولاک (J.E. Love Lock) و نظریهٔ گایا، موجودی زنده و تغییرپذیر است.» (به نقل از پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۲: ۱۱۸) و این نکته‌ای است که به درستی با کهن‌الگوی خدای شهید شونده (در این جا سیاوش) و الهه‌ی باروری و حیات (در این جا کی خسرو) متناظر است. کی خسرو نمادی از قهرمان آرمانی در جست‌وجوی کهن‌الگوی «جاودانگی» است و سرنوشت دراز دامن او - که ادامهٔ زندگی سیاوش دیگر قهرمان آرمانی حماسهٔ ایرانیان است - تکاپو و جست‌وجوی او را در سفری هدفمند به سوی جاودانگی بازنمایی می‌کند؛ نقطه‌ای که درست محل تلاقی یا تقاطع انسان حماسی و انسان عارف است.

### نتیجه‌گیری

۱. شخصیت‌سازی فردوسی از سیاوش تا کی خسرو را بایست در یک منظومهٔ پیوسته در نظر گرفت که هم از نظر چرخهٔ مرگ و حیات و به دنبال آن بیداری قهرمان درون - که در وجود کی خسرو با دستیابی به سرچشمهٔ حقیقت ایجاد می‌شود - و هم از نظر کیفیت سفر قهرمان، مکمل یکدیگراند. بازگشت کهن‌الگویی (یتیم) در سیاوش و آغاز آن کهن‌الگو در وجود کی خسرو و سرانجام تبدیل به کهن‌الگوی «فرزانه» نشانه‌ای برای این مدعاست؛ زیرا این فرزانگی عامل شفابخشی، نجات ایران و سرنگونی افراسیاب و دیو خشکسالی و سرانجام نشان دادن راه هدایت و رستگاری یا رسیدن به مرز جاودانگی است.

۲. از نظر مراحل سفر قهرمان نیز، ایام زندگی سیاوش در توران زمین، حاوی دو دورهٔ آیین تشرّف و دورهٔ بازگشت است.

۳. داستان زندگی کی خسرو از نظر فراز و فرود و پیچیدگی و به سبب رنگ و بوی حماسی، عرفانی و اسطوره‌ای، تلفیقی از نوع سفر قهرمان در حوزهٔ حماسی-عرفانی است. با توجه به این که زندگی کی خسرو را ادامهٔ حیات سیاوش دانسته‌اند، این‌طور به نظر می‌رسد که می‌توان کلیت داستان زندگی کی خسرو را مرحلهٔ «بازگشت سفر قهرمان» در زندگی سیاوش دانست که خود نکته‌ای قابل تأمل است.

۴. داستان تحول و بیداری درون کی خسرو مطابق رویکرد پیرسون-کی مار از کهن الگوی «یتیم» و سپس «معصوم» آغاز می‌شود و سرانجام با درونی شدن خصایص کهن الگویی «جست‌وجوگر» و «جادوگر» به اوج می‌رسد و سرانجام با تبلور خصایص کهن الگوی «فرزانه» به تکوین و تکامل می‌رسد. بدین ترتیب، پایان سفر قهرمانی کی خسرو، معادل ورود قهرمان به مرحله «آزادی» و «آرباب دو جهان» است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. نخستین فطرت پسین شمار تویی خویشان را به بازی مدار
۲. از آن جا که امکان طرح مبسوط این دو نظریه به دلیل حجم محدود مقاله وجود ندارد، سعی می‌شود به اختصار اصول کلی مبانی نظری برای آشنایی خوانندگان تبیین و اصول مبنایی آن در هنگام تحلیل بکار گرفته شود.



## فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). «سیاوش، مسیح و کیخسرو»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ششم، شماره بیست و سوم، صص ۹-۲۴.
- اقبالی، ابراهیم و دیگران. (۱۳۸۶). «تحلیل داستان سیاوش بر پایه نظریات یونگ»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ابیات فارسی، شماره هشتم، صص ۶۹-۸۵.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۴). از اسطوره تا تاریخ، تهران: نشر چشمه.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: انتشارات آگاه.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۳). جستاری چند در فرهنگ ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات فکر روز.
- پیرسون، کارول و هیو کی مار. (۱۳۹۲). زندگی برازنده من، ترجمه کاوه نیری، چاپ هفتم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی.
- تیگر، پل دی و باربارا بارون. (۱۳۹۰). هنر شناخت مردم، ترجمه محمد گذرآبادی، چاپ دوم، تهران: انتشارات هرمس.
- رزمجو، حسین. (۱۳۶۸). انسان آرمانی و کامل، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- طاهری، محمد و حمید آقاجانی. (۱۳۹۲). «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان براساس آرای یونگ و کمپل در هفت خوان رستم»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره نهم، سال سی و دوم، صص ۱۶۹-۱۹۸.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سیزدهم، تهران: نشر قطره.
- قبادی، حسینعلی و سیدعلی قاسم زاده. (۱۳۸۸). «نقد و تحلیل دیدگاه مستشرقان غربی درباره حماسه ملی ایران»، مجله جستارهای ادبی، شماره ۴، صص ۱۹۱-۲۱۴.
- قاسم زاده، سیدعلی و فاطمه سرباز. (۱۳۹۲). «تحلیل روانشناختی - مدرنیستی رمان بی‌وتن بر مبنای نظریه‌ی بیداری قهرمان درون»، پژوهش‌های ادبی، سال دهم، شماره چهل و دوم، صص ۱۱۳-۱۴۲.
- قائمی، فرزاد. (۱۳۸۹). «تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه براساس روش نقد اسطوره‌ای»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال هفتم، شماره بیست و هفتم،

صص ۷۷-۱۰۰.

- کمپل، جوزف. (۱۳۸۹). **قهرمان هزارچهره**، ترجمه شادی خسروپناه، چاپ چهارم، مشهد: انتشارات گل آفتاب.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۱). **کیانیان**، ترجمه ذبیح‌الله صفا، علمی و فرهنگی.
- ل.مان، نرمان. (۱۳۵۴). **اصول روانشناسی**. ترجمه و اقتباس محمود ساعتچی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ماسه، هانری. (۱۳۵۰). **فردوسی و حماسه ملی**، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، چاپ اول، تبریز: انتشارات کمیته استادان.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۹). **حماسه در رمز و راز ملی**، چاپ دوم، انتشارات توس.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۵۴). **سوغ سیاوش**، چاپ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- هال، کالوین و ورنون جی نوردبای. (۱۳۷۵). **مبانی روانشناسی تحلیلی یونگ**، ترجمه محمدحسین مقبل، چاپ اول، انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۳). **روانشناسی و کیمیاگری**، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.